

فرهنگ نگاهرهای نمادها در هنر شرق و غرب

نماد در اساطیر

دکتر رقیه بهزادی

پژوهش درباره‌ی نماد دانشی مربوط به شناخت بشر از خود است. رمزپردازی در واقع ابزاری از دانش و کهن‌ترین و اصولی‌ترین روش بیان چیزهاست. نمادگرایی آن جنبه از واقعیات را که از دیگر مفاهیم دورتر است آشکار می‌سازد. بسیاری از رمزپردازی‌هایی که در طی اعصار و قرون به صورت یک سنت درآمده است، یک دانش مشترک میان ملت‌ها را تشکیل می‌دهد و از مرزهای ارتباطی فراتر می‌رود. این امر در دوران‌های بسیار کهن شکل گرفته و در اندیشه و تفکرات و رویاهای اقوام گوناگون گنجانده شده است. نماد اندیشه آدمی را برمی‌انگیزد و انسان را به فراخنای تفکر بدون گفتار می‌کشاند و در واقع، کوشش بشر جهت یافتن و تجسم مفاهیمی است که از ورای ابهامات و تخیلات و تاریکی‌ها او را احاطه کرده است.

در واقع، علامت *signe*، یک نشان قراردادی اختیاری است که دال و مدلول (عین و ذهن) در آن نسبت به هم بیگانه هستند اما نماد بسی بیشتر از یک علامت ساده است، زیرا فراسوی معنا جای دارد و دارای همگونی دال و مدلول از پیش انگاشته با پویایی سازمان‌دهنده‌ای است. نماد ساخته شده‌ی ذهن نیست و دارای قدرت اساسی و خودجوشی است که موجب انعکاس صدا می‌شود و چرخشی در هستی ایجاد می‌کند و بشر را به قلمرو اندیشه‌ی بدون گفتار رهنمون می‌گردد، از انسان فراتر می‌رود و به سطحی جهانی می‌رسد و در حیات روان جای دارد و بسیاری از جنبه‌ها یا تجارب مستقیم زندگی و حقیقت را متبلور می‌کند و بدین لحاظ، معنایی

فراتر از خود دارد، ولی نشان یا علامت معمولاً چیزی را که واقعی است ارائه می‌کند هرچند گاه می‌تواند دارای کیفیتی عالی همچون علائمی مانند نشان و نمادهای کیهانی و قوانین حاکم بر آن‌ها باشد. نماد نیاز ندارد که از یک منبع گرفته شود، بلکه می‌تواند همگام با اعصار، ادیان، پرستش‌ها، تمدن‌ها پویا باشد و از آن جا که موضوعی جامع و گسترده است امکان دارد که از یک صورت واحد کاربردهای گوناگون اتخاذ شود. در اساطیر کهن فرض بر آن است که آن چه آسمانی است جنبه‌ی آغازین و جاودانی دارد و آن چه در زمین است، تصویری یا انعکاسی از آن است. در واقع، آن چه در بالاست، معنای آنچه را که در پایین است به همراه خود دارد. جاودانی است و حالت جاودانی آن، به نماد، آن نیروی پایداری را می‌بخشد که در طی روزگارن به طور مؤثر باقی‌مانده و ادامه یافته است به حدی که حالت تقدس به خود می‌گیرد و به قدرتی فراسوی خود می‌رسد.

در واقع، رمزپردازی لازمه‌ی اندیشه‌ی انسان است و هر جنبه از آن می‌بایستی انسان را از لحاظ ذهنی و احساسات اقناع کند. تمام مفاهیم دینی نیز دارای یک معنا و حالت نمادین هستند که اگر درک و دریافت نشوند، جنبه‌ای نامطلوب به خود می‌گیرند. گاه در نزد ملت‌ها نمادها جنبه‌های متفاوت دارند.

اژدها *Dragon* در شرق، یک نیروی سودمند آسمانی است ولی در غرب، وابسته به خدایان جهان فرودین و مخرب بوده و در ادیان یکتاپرست، زمانی موجودی شریر و زمانی دیگر نماد قدرت کلمه یا *Logos* یا روح احیاکننده به شمار می‌رفت. در اساطیر کهن، گاه خود

باران - خدا و زمانی دشمن باران خداست. در آیین بودایی نشان‌دهنده‌ی بودهی ستوه *Bodhisattva* در تنویر است. میکائیل، ملک مقرب که اژدها را شکست می‌دهد، علامت پیروزی خورشید - خدا بر تاریکی یعنی شیطان است.

نماد گاه در سطوح مختلف و بر طبق اعتقادات و رسوم اجتماعی که الهام بخش هنرمند است عمل می‌کند. در واقع محدود کردن نماد به معنا و تعریفی ویژه امکان‌پذیر نیست ولی ممکن است که یک نقطه‌ی حرکت جستجوگرانه باشد و راهی به درون و مسیری به بیرون و سطحی بالا و پایین را به دست دهد یا به آن اشاره کند و گاه ممکن است نزد ملت‌ها نمایانگر مفاهیم مختلفی باشد، مثلاً کادوسئوس *Caduceus* نام عصایی است که پیام‌آوران و مبشران برای عبور اطمینان‌بخش خود به کار می‌بردند. زمانی که بال بر روی آن قرار دارد نماد برتری و هواست. هنگامی که نقش مار دوگانه بر روی آن دیده می‌شود نشان دهنده‌ی تضادها در دوگانگی یعنی یک مار، زهررسان و دیگری شفابخش است، یکی بیماری می‌آورد و دیگری مداواکننده است. هومر می‌گوید که علائم روی آن، نماد منطقه‌البروج است. اما نزد اقوام فنیقی و هیتی نماد خورشید بود.

مفاهیم مربوط به پرستش بخش اعظم نمادپردازی را تشکیل می‌دهد. گاه انسان کهن برای نشان دادن یک خدا یا یک الهه از کالبد آدمی استفاده می‌کند تا آن را به صورت خدایی مشخص درآورد، بر آن جوشن می‌پوشاند تا مثلاً شکل یک جنگ - خدا را به خود بگیرد و سپس دو بال بر روی شانه‌های او می‌افزاید تا میکائیل فرشته مقرب خداوند را تجسم بخشد.

بدین ترتیب بشر، با بخشیدن ماده و هویت به موجوداتی که شکل اصلی آنها ناشناخته است، تصویری نمادین می‌دهد. زنون Zeno فیلسوف رواقی، که در حدود ۳۰۰ پیش از میلاد می‌زیست چنین می‌گوید: «خدایان یونانی، با شکل‌های مشخص به آسانی قابل تشخیص هستند و به هیچ روی، شکل بشری ندارند، بلکه همه آنها نمادها و جنبه‌های گوناگون یک موجود آسمانی منحصر به فرد بودند که ماهیت واقعی آنها کاملاً غیرشخصی است.» در شرق خدایان که بیشتر صورت انسانی داشتند، نشان‌دهنده‌ی مفاهیم انتزاعی و ماورای طبیعی بودند و حالت نمادین داشتند.

این مطلب گاهی در مورد شخصیت‌های تاریخی مصداق دارد و آن‌ها را به صورت نمادهایی معرفی می‌کند. مثلاً بودا آن‌گونه که با کاکلی مجعد بر روی پیشانی و باله‌های آویزان گوش‌ها و علائمی رمزآمیز بر روی دست و پاهایش دیده می‌شود، تقریباً هیچ‌گونه شباهتی به بنیانگذار تاریخی آیین بودا ندارد و مسیح هنگامی که تاج بر سر دارد و به سبک یک امپراتور روم شرقی بر تخت نشسته است، بی‌درنگ به عنوان یک فرمانروای بلاعارض و بلندمرتبه‌ی آسمان، قابل تشخیص است و زمانی که جامه‌ی روستایی بر تن دارد و کمربندی بر میان بسته و بره‌ای را به‌دوش می‌کشد، به صورت «چوپان خوب» موردنظر انجیل‌های چهارگانه است. تصاویری نمادین از این نظیر، از بزرگان دین و قهرمانان در دست است و بدین‌گونه است تصویر دانیال نبی در کُتَم شیران که نماد غلبه و تسلط او بر نیروهای شرّ یا نماد مشقت‌های هرکول زمانی که سگ را از جهان فرودین به جهان بالا می‌آورد یا زمانی که وی برای تنبیه، کره‌ی زمین را بر دوش می‌کشد.

در اساطیر کهن هنگامی که خدایان به صورت‌های مذکر و مونث درآمدند، در نقوش، خدایان و مادر-الهه‌ها را به صورتی مصور می‌کردند که بر فراز شکل پیشین خود ایستاده یا بر آن نشسته‌اند یا گویی آن شکل مرکب یا گردونه‌ی آنان است. گاه قرص خورشید یا هلال ماه، بخشی از پوشش سر آنان شد و زمانی که صورت انسانی به خود گرفتند، موجودیت پیشین و تمثیلی خود را به عنوان صفات ویژه‌ی خویش حفظ کردند. مثلاً در رمزپردازی مسیحی، عیسی و حواریون در آغاز، به شکل گوسفند مجسم می‌شدند و زمانی که آنان به صورت بشر نشان داده شدند، گوسفند را به عنوان نشانه‌ی خود حفظ کردند. این ابتکار که به یک تصویر گمنام هویت می‌بخشید در هنر نمادگرایی به طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفت.

در برخی اساطیر و بر طبق برخی روایات، درخت به عنوان جایگاه خنأوند و گاه به صورت خود خدا و هم‌چنین نماد کیهان و منبع و نماد دانش و حیات جاودانی بود. ارواح درختان غالباً مونث بودند و آن‌ها را در برخی کتاب‌ها طوری مصور می‌کردند که نیمی از آن‌ها از درخت بیرون آمده‌اند (شاید نقش شاخه نبات حافظ متأثر از همین باور باشد). در آیین هندویی درخت بودهی Budhi درخت تنویر (اشراق) است و بودا ساکیامونی shakiyamuni در حالت ویژه‌ی روحانی خود در زیر این درخت نشان داده می‌شود. در



اورپوروس با این کلام قصار که «واحد، همانا کل است» (از روی دستنویسی یونانی متعلق به قرن دهم میلادی).

درست است که پذیرش برخی از اساطیر کهن، در ذهن فعال و پویای انسان امروزی نمی‌گنجد، ولی از آن جا که برخی از اساطیر را نمی‌توان رد یا انکار کرد لذا، رمزپردازی درباره‌ی آن‌ها انجام می‌گیرد

نماد اندیشه آدمی را برمی‌انگیزد و انسان را به فراخنای تفکر بدون گفتار می‌کشاند و در واقع، کوشش بشر جهت یافتن و تجسم مفاهیمی است که از ورای ابهامات و تخیلات و تاریکی‌ها او را احاطه کرده است



مار نقش‌پردازی شده به صورت یراق تابیده و مارپیچ (مهر هیتی، قرن دوم پیش از میلاد).

اساطیر یونان و بین‌النهرین، وجود بیشه‌ی مقدس یک جنبه‌ی پرستش درخت است. با درخت دودونا Dodona، که برای زئوس Zeus مقدس بود، غیبگوها مشورت می‌کردند و خش‌خش برگ‌های آن را صدای زئوس می‌دانستند. نزد بابلی‌ها و هندوی‌ها «درخت کیهانی» به منزله‌ی پایه‌ای برای کاسه‌ی واژگون فلک شمرده می‌شد. درخت با تقوش انسانی از ایران به هند سفر کرد و وارد هنر بودایی شد و حتی هنرمندان بیزانسی این نماد را از ساسانیان اقتباس کردند.

اقوام کهن اندیشه‌های نیاکان خود را حفظ می‌کردند، بدین معنا که برای اجسام بی‌جان مثل فلز و سنگ و گل به نیروی سحرآمیزی معتقد بودند و تصور می‌کردند که این عناصر می‌توانند در سرنوشت اقوام و حوادث نفوذ کنند بر اثر همین اندیشه بود که تندیس خنا را به میدان جنگ می‌بردند. بدان امید که باعث پیروزی شود، گاه این خدایان هدایایی دریافت می‌داشتند و گاه سر خود را تکان می‌دادند و یا اشک می‌ریختند. بعدها نزد بسیاری از اقوام، این مفاهیم در نمادگرایی و تندیس‌سازی مورد پذیرش قرار گرفت و از آن تقلید شد. در غرب، هنر مسیحی، چنین شبیه‌سازی‌هایی را از کافران، که بعدها دین ایشان، جانشین آن شد، آموخت و در هنر خود وارد ساخت و بدان مفهومی تازه بخشید.

اساطیر اقوام هند و آریایی، که همراه با موج مهاجم آنان بر فلات ایران و دره‌ی سند در ۲۰۰۰ پیش از میلاد وارد شده با نمادها و اساطیر اقوام داخل فلات و نیز دره‌ی سند درهم‌آمیخت. در این اسطوره‌ها و نمادها، تشابهات قابل توجهی مشاهده می‌گردد. همه‌ی آنها سعی در جلب رضایت خدایان خود دارند.

زندگی بخشی از چرخه‌ی فال‌بستای دور هستی است که پیوسته بر مدار پیدایی، کمال، مرگ و حیات دوباره می‌چرخد. جاودانگی و زوال‌ناپذیری در آن جای دارد و نمادهای بسیاری پیوسته نمایانگر این راز است. ماه - الهه‌ای که گاه بر یک بلندی محصور از ستارگان درخشان نشسته یا کمربندی ستاره نشان بر میان بسته نشان جاودانگی و عمر بی‌کران است یا پرنده‌ای که همچون ققنوس در آتش می‌سوزد و باز از خاکستر خود برمی‌خیزد و نقش مار یا اژدهای چنبره زده که اوروبوروس Ouroborus (دمخوار) نامیده می‌شود، حاکی از نماد آغاز و انجام در بافته و تسلسل بی‌وقفه است. نماد اژدها بر روی پرچم پارت‌ها یا اشکانیان از اهمیت این جانور نزد این قوم خبر می‌دهد، زیرا نقش اژدها بر روی پرچم پارت‌ها به معنای واحد هزار نفری بود که در نبرد، ده واحد اژدها در هر جنگ شرکت می‌جست. در رمزپردازی در هنر ایرانی، اژدها یا اژدهاک یک جنبه‌ی ویرانگر اهریمن است. اژدها در غرب، نماد شیطان و در شرق، به ویژه در چین دارای دودمانی باستانی است.

در نمادی دیگر، نزد اقوام هند و اروپایی، آتش تجلی یک خداست و در ایران باستان و در وجود یک آتش - خدا یعنی آتر Ater (آذر) متجلی است که پسر برجسته‌ی روشنایی یا اهورامزدا است. هاله‌ی آتشی که شیوا shiva، خدای هندوها را در بر می‌گیرد و شمشیر

رمزپردازی لازمی اندیشه‌ی آسمان است و هر جنبه از آن می‌بایستی آسمان را از لحاظ ذهنی و احساسات اقتناع کند. تمام مفاهیم دینی نیز دارای یک معنا و حالت نمادین هستند که اگر درک و دریافت نشوند، جنبه‌ای نامطلوب به خود می‌گیرند

بهشت نماد معصومیت نخستین، وحدت کامل میان بشر و خداوند و جایگاه جاودانگی است، جایی که زمان متوقف می‌شود، حالتی که در آن، آسمان چنان به زمین نزدیک می‌شود که بشر به وسیله‌ی بالارفتن از درخت یا کوه می‌تواند به آن جا برسد



مار، خورشید، ماه و چهار جهت اصلی را دربرگرفته است (از روی دستنویس قبطی).



مار نمودار مدار ماه (میل سنگی آشوری، شوش).

مشتمل مانجوشری Manjushri در هنر تانتری Tantric به یک باور پیش - آریایی وابسته به دره‌ی سند باز می‌گردد. در بودایی گفته شده است که آتش حکمت است و تاریکی جهل را می‌سوزاند. در آیین زرتشتی اصل نطفه‌ی بشر و گاو در آتش است. آتشکده پارسیان دارای آتشی در مرکز مقدس و جایگاه اهورا مزدا و نور خداوند در روان آدمی است.

نمادهای کیهانی و منطقه‌البروجی نزد ملت‌های مختلف و اقوام شرق باستان پیوسته مورد پرستش بوده‌اند خورشید با نام هور درخشان khshaeta-Hvare آمده است. در نمادگرایی ایرانی خورشید به منزله‌ی چشم اهورامزداست و هرکس که خورشید جاودان درخشان و تیراسب را بستاید، هرمزد و امشاسپندان را می‌ستاید در متون اسلامی، خورشید، چشم همه‌نگر و همه آگاه خداوند است. ولی قرص ماه در اساطیر ایرانی با همان نام خود مورد پرستش قرار می‌گیرد. ماه در ادبیات زند و پهلوی مذکر است. در اسلام شمار سال‌ها و اندازه‌ی زمان بر حسب روزهای ماه است. هلال آن حاکی از الوهیت و حاکمیت است. در اساطیر کهن، به عنوان قدرت مادینه مادر - الهه، یعنی ملکه‌ی آسمان است. بیشتر الهه‌های یونانی صورت هلال ماه را به عنوان نشان ویژه‌ی خود حفظ کردند.

جنبه‌ی پرستش ماه در ایران و مربوط به رشد و نمو گیاه به صورت هئوما Haoma و در هند به صورت سوما Soma ظاهر شد که از آن آشامی می‌ساختند و می‌نوشیدند. ماه، چشم شب و خورشید، چشم روز تلقی می‌شده است. ماه نماد هماهنگی زمان آثاری یعنی تولد، مرگ و رستاخیز است و امواج و باران و آب جزر و مد را تحت نظارت دارد. نماد خورشید و ماه که با هم به تصویر کشیده شوند، نشان‌دهنده ازدواج مقدس، یعنی ازدواج آسمان و زمین است. در اسلام هلال ماه با ستاره، علامت الوهیت و سلطنت است.

اما نمادهای اساطیری دیگری که تجسم نیروهای کیهانی و زندگی است کوه و صخره و آب است. صخره‌ها به منزله‌ی استخوان‌ها، جویبارها به مثابه خون و گیاهان به مانند گیسو و ابرها به مثل نفس حیات هستند. کوه با صفت پایداری و استواری نمادگرایی می‌شود. در اساطیر کهن، کوه مقدس ناف آب‌ها و سرچشمه‌ی آن‌هاست. معابدی مانند زیگورات‌ها Zigurats به شکل کوه ساخته می‌شدند و در کتاب عهد عتیق، بیهوه از فراز کوه سینا با موسی سخن گفت. درباره‌ی نماد آب باید گفت که همه‌ی آب‌ها نماد بزرگ - مادر و در ارتباط با تولد، اصل مادینگی و زهدان کیهانی و ماده نخستین هستند. آب‌ها زندگی می‌بخشند. غوطه‌خوردن در آب، نشان تولد مجدد و بازگشت به حالت پاکیزه‌ی نخستین و به معنای جستجو برای راز حیات و سر نهایی است. در اساطیر، بزرگان و حکما گاه بر روی آب راه می‌روند و آن به معنای بالا رفتن از جهان پدیده‌ای است.

آب می‌تواند نیروی حیات و مرگ باشد. آب و آتش دو عنصر متضادند که سرانجام، متحد می‌شوند و نماد همه‌ی تضادها در جهان عنصری هستند. در اساطیر، آب و گل به مفهوم آفرینش و شکل‌دهنده کیهان است. موجودات مرکبی چون تمساح، نهنگ، مار و هیولاها

نمادهای حیات بخش، مرگ‌آور، جداکننده و پیونددهنده هستند. در آیین بودایی، عبور از رود، به معنا و نماد عبور از جهان توهم و نیل به تنویر یعنی نیروانا nirwana است. در اساطیر عیسوی، آب علامت عیسی به عنوان چشمه‌ی حیات است. در آیین هندوها آگنی Agni از میان آب‌ها و زمین تولد یافت. ویشنو Vishnu بر فراز آب و بر روی ماری خفته

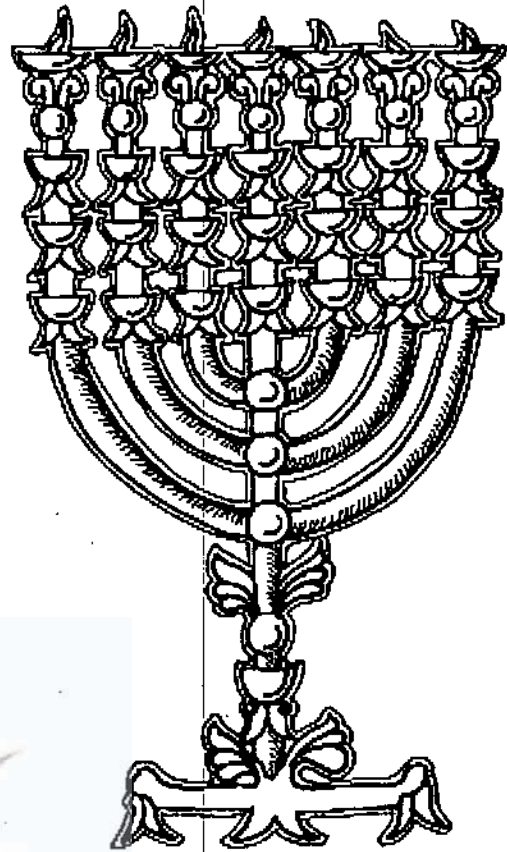
است در قرآن کریم آمده است کُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْمَاءِ. تعمید از طریق غوطه خوردن نماد بازگشت به آب‌های آغازین حیات و بی‌گناهی نخستین است. از نمادهای دیگر فلکی و منطقه‌البروجی باید از ستاره نام برد که نزد اقوام کهن از دیرباز به مفهوم حضور یکی از خدایان بود و ستاره قاصد آنان به شمار می‌رفت. ستارگان، پیوسته از ویژگی‌های ملکه‌های آسمان هستند



اسطوره‌ها و نمادها مفاهیمی کاذب نیستند، هرگاه به اندیشه اصلی که در آنها وجود دارد توجه کنیم و هرگز نباید صورت‌های صوری آنها مد نظر قرار گیرند، زیرا از دریافت معنای درون آنها غافل می‌مانیم.

اسطوره‌ها دستورهایی در مورد رفتار و قواعد زندگی و آیینی به دست می‌دهند و به روشن‌سازی عقاید در دوران‌های شکل‌گیری خود می‌پردازند و بی‌اندازه حایز اهمیت هستند

درخت کیهان (از روی میناتور فرعون و سطایی)



شمعدان هفت شاخه (از رتبه تورات عبری)

که غالباً تاجی از ستاره بر سر دارند. ستاره قطبی، علامت نقطه محوری در آسمان و بدین لحاظ، دروازه‌ی آسمان در شب هنگام است و آن را نماد پایداری می‌دانند. در اساطیر مصر، فرعون پس از مرگ، با ستاره‌ی قطبی یکسان شمرده می‌شد. در اساطیر چین، یک ستاره با ماه و خورشید، حکمت معنوی فرمانروایان را نمادگرایی می‌کند. بنابر گفته‌ی هسیود Hesiod، ستارگان، قطرات خون اورانوس هستند. در نمادگرایی اسلامی ستاره را با هلال به تصویر می‌کشند که نماد الوهیت متعالی است. در اساطیر کهن، خدایان ستاره‌ای را غالباً با ستاره‌ای بر روی سرشان نشان می‌دادند.

نماد منطقه البروجی، رمزپردازی رابطه در کیهان و تبدیل ادواری و فصلی زندگی است و نمونه‌ی عالی هماهنگی میان کثرت و وحدت و هبوط به جهان پدیده‌ای و رهایی از آن است. افلاتون دوازده علامت منطقه البروج را «دروازه‌های آسمان» می‌نامد. این کمر بند کروی آسمانی را که دارای قدمت فراوان است، بسیاری از اقوام می‌شناختند. منطقه البروج، خورشید و ماه و همه‌ی سیارات شناخته شده و نیز دوازده مجمع‌الکواکب را که تقسیمات براساس آنهاست در بر دارد. به عنوان نماد جهان، علامت منطقه البروج در پیرامون تصویر زئوس / ژوپیتر Zeus/ Jupiter هست که او را به عنوان فرمانده عالی معرفی می‌کند و چنین است سکه‌های دوره‌ی باستان و نیز نقوش مربوط به «امیترا» جامه‌های کاهنان آیین مهر، مزین به علامت‌های منطقه البروج بود و در هنر عیسوی، نماد گسترده‌ی جهانی سلطنت مسیح

کتاب ماه مهر / مرداد و شهریور ۱۳۸۰

به شمار می‌رفت.

از نمادهای مهمی که نزد همه‌ی اقوام به دیده‌ی تحسین نگریسته می‌شود بهشت است. در غالب سنت‌ها، بهشت را به منزله‌ی باغی محصور یا جزیره‌ای باغ مانند، یا یک جزیره سبز نشان می‌دهند. بهشت نماد معصومیت نخستین، وحدت کامل میان بشر و خداوند و جایگاه جاودانگی است، جایی که زمان متوقف می‌شود، حالتی که در آن، آسمان چنان به زمین نزدیک می‌شود که بشر به وسیله‌ی بالا رفتن از درخت یا کوه می‌تواند به آن جا برسد. در آن جا، انسان و حیوان در هماهنگی کامل به سر می‌برند و به یک زبان سخن می‌گویند. در آیین زرتشتی، بهشت، خانه‌ی سرود است. در باغ‌های بهشت، دو درخت حیات و دانش، جاودانگی و مرگ در وسط قرار دارد و از ریشه‌های درخت زندگی چشمه‌ای جاری است که چهار رود بهشت از آن سرازیر می‌شوند و در چهار جهت اصلی جریان می‌یابند. نمادهای بهشت عبارتند از: جزیره‌ی سبز، دشت‌های الیزه Elise، ارض موعود و مانند آن. برای بازیافتن بهشت دشواری‌ها و مخاطراتی در پیش است که به وسیله‌ی راه معنوی پرمشقت بازگشت به مرکز نمادگرایی می‌شود.

یکی از نمادهای برتر، نمادهای خورشیدی است، خورشید نماد خدای همه‌نگر و قدرت آن، قلب کیهان، مرکز دانش ذاتی، چشم جهان و روز و نشان عظمت و سلطنت است. دیونوسیوس Dionysius می‌گوید که «خورشید تصویر قابل رؤیت نیکی خداوندی و نمونه‌ی برتر و کامل نور است» دانته Dante می‌گوید: «در همه‌ی جهان وجودی مرتبی نیست که به عنوان نماد خداوند شایسته‌تر از خورشید باشد و زندگی را روشن کند نخست خود را و سپس همه‌ی اجرام آسمانی و زمینی را». در بیشتر اساطیر، خورشید را پدر کیهانی و ماه را مادر جهان نامیده‌اند. از آن جا که پرتوهایش، هم می‌تواند حیات بخش و هم مخرب باشد، هم نماد زندگی و مرگ و تجدید حیات از طریق مرگ است. در اساطیر ایرانی، خورشید ثابت و بی‌حرکت، بی‌زمانی را می‌رساند. نمادهای خورشید در هنر عبارتند از دایره‌ی پرتو دار و اسواستیکا است. در اساطیر کهن، آرایه‌ی خورشید - خدایان را اسب‌های سفید یا زرین می‌کشند. در تمدن‌های وابسته به شکارگری، خورشید، شکارگر بزرگ به شمار می‌آید. گاهی نقش خورشید را بر روی درخت زندگی به تصویر می‌کشند. در اساطیر چین، یانگ Yang (اصل ترینگی بزرگ)، چشم روز و نیروی حاصلخیزکننده‌ی زمین است. در اساطیر عیسوی، خداوند، خورشید نیکی و عشق است. در اساطیر یونانی خورشید چشم زئوس است. در آیین اورفهای Orpheus خورشید «پدر همگان» است. در آیین هندویی خورشید احیاکننده‌ی الوهیت است.

در ایرانی، خورشید، چشم هرمزد است. هرکس خورشید را که جاویدان و درخشان و تیز اسب است بستاند، هرمزد و امشاسپندان و رلان خود را ستوده است. در آیین میترای، میترایک خدای خورشیدی است. نزد فیثاغوریان ده خورشید عبارت از کمال ادواری است. در اساطیر سومری،

سامی، شمش shamash و آشور - خدایان خورشیدی را به وسیله‌ی قرص خورشید بالدار مصور می‌کنند. بحث و گفت‌وگو درباره‌ی نماد با گسترده‌ی وسیع آن در این مقال نمی‌گنجد. اسطوره‌ها پایه‌ها و اساس بسیاری از باورهای دینی، اجتماعی و عشیرهای است. این‌گونه اسطوره‌ها و نمادها با فلسفه‌ی اصلی زندگی رابطه بسیار نزدیک دارد.

درست است که پذیرش برخی از اساطیر کهن، در ذهن فعال و پویای انسان امروزی نمی‌گنجد، ولی از آن جا که برخی از اساطیر را نمی‌توان رد یا انکار کرد لذا، رمزپردازی درباره‌ی آن‌ها انجام می‌گیرد.

این نمادپردازی‌ها با تحول در تفکر صورت می‌گیرد. مثلاً وجود برسوم Barsom و پنم Panam که امروزه به توسط مؤبدان زرتشتی به گونه‌ای به کار می‌رود جای در اساطیر و تاریخ کهن ایران دارد و پیداست که دارای سابقه‌ای دیرینه است، ولی باز امروز در نمادهای آیینی زرتشتیان به کار می‌رود. اما باید متذکر شد که اسطوره‌ها و نمادها به جهت داشتن تفکرانی درباره‌ی دید آدمی نسبت به خود و جهان خود و معتقداتش اهمیت دارد. اسطوره‌ها و نمادها مفاهیمی کاذب نیستند، هرگاه به اندیشه اصلی که در آنها وجود دارد توجه کنیم و هرگز نباید صورت‌های صوری آنها مد نظر قرار گیرند، زیرا از دریافت معنای درون آنها غافل می‌مانیم. در واقع، اسطوره‌ها دستورهایی در مورد رفتار و قواعد زندگی و آیینی به دست می‌دهند و به روشن‌سازی عقاید در دوران‌های شکل‌گیری خود می‌پردازند و بی‌اندازه حایز اهمیت هستند.

فهرست منابع:

BAILEY, H. The Lost Language of Symbolism, 1912
 BLACK, J. and Green, A. Gods, Demons and symbols of Ancient Mesopotamia, London, 1992.
 BROW, Robert, "On the Origin of the Signs of the Zodiac", Archeologia, XVII, 1883. Remarks (on the Gryphon, Heraldic and Mythological), Archeologia, XLVIII, 1885.
 CLARK, R. T. RUNOLE, Myth and symbol in Ancient Egypt, London, 1959.
 D'ALVIELLA, G. The Migration of symbols, Brussels, 1884.
 FERGUSON, G. W. Signs and symbols in christian Art, 1954.
 OLSON, E. Tantric Buddhist Art, New Yourk. 1974.